



یک توضیح ضروری بر نوشتارم

« درسهای تاریخی از حکم یک داد گاه بدوی »

تا دل پادشا به دست آری

حیف باشد که مردم آزاری

« حضرت سعدی (ع) »

قسمت دوم :

قسمتی از « دفاعیه » یا « رنج نامه » آقای سید پرویز کامبخش را که در محکمه بدوی یا ابتدائی به محضر قضائی ارائه نموده بود ، خواندیم . زیباترین نامی که بر آن میتوان گذاشت همین است که آنرا « رنج نامه » بنامیم . آری ! " نامه رنج " ، نامه ای که پیداست برای گفتن هر کلمه اش قلبی فشرده شده و آبروی درخطر افتیده و مستی گره خورده است . ! آقای سید پرویز کامبخش در این دفاعیه خطاب به «قضات» محکمه ابتدائی بلخ ، بر مسلمان بودن خود اینگونه تأکید کرده است « من سید پرویز در حالیکه از جمله سادات و منحیث فرد مسلمان که فعلاً ده پاره از قرآن مجید یعنی ثلث قرآن کریم را در سینه خود حفظ دارم » سپس با کلام مظلومانه خود ریشه های این گونه توطئه ها را در بدبختی های گوناگون از جمله حسادت و کینه ها و نفرتها ی می داند که در اکثر کشور ها و جوامع شرقی و اسلامی منجمله افغانستان در برابر آزاد اندیشانی از نسل جوان معاصر به صورت فراوان به مشاهده می رسند . آقای سید پرویز این عوامل مهم در ارتکاب جرائم را که باید از سوی قضات محکمه بدوی «ابتدائی» ولایت بلخ در نظر گرفته می شد اینگونه بیان می کند : « از اینکه در دوره تحصیل با سائر همقطارانم در حال معاضدت و معاندت قرار داشته بودم ، اصلاً نوشته مذکور از کار واندیشه شخصی ام نبوده بلکه مضمون مذکور از چینل انترنیت بوده و بعد از طرف همقطارانم قضیه به نام اهانت به دین مقدس اسلام به من نسبت داده شده و بالاخره تحت بازجوئی و سرانجام تحت توقیف قرار داده شدم و به اثر تحریکات مغرضانه بعضی معاندین رویه وحرکاتم را بعضی از محصلین و دو نفر استادان به طور نادرست در مورد اظهارات داده شده علل آن از یکطرف ناشی از بعضابه در بالاگرفتن اشخاص رقیب و بدبینانه اهل غرض و موجبات مذکور باعث گردیده تا چنین زمینه سازی و بد بختی ام را برایم مساعد ساختند» اکنون سوال اینجاست که چگونه ، جوان رشیدی همچون سید پرویز کامبخش با این آسانی و در عنفوان بهترین و شادترین ایام عمر اش آماج تیر های تهمت های ناروای دشمنانی قرار میگیرد و وی را به بزرگترین و سخت ترین مجازات محکوم می سازند . !؟ وچه کسی و یا کسانی مسؤ لیت این همه فاجعه و پایمال کردن حقیقت ها را که همچون در میدان کربلا نه تنها هفتاد و دو تن از

بهترین فرزندان آزادی و استقلال را به جوخه های از مرگ سپردند ، بلکه با اجرای این حکم بی نظیر خویش فضیلت را محکوم و حقیقت را به دارمیکشند ، بر عهده خواهند گرفت ؟ بدون شک افغان ها تنها ملتی است که در طول زندگی نوع بشر بر روی خاک ، در غم ازدست دادن بهترین فرصت ها و در عزای جوانان و قهرمانان آزادی و ایمان در طول تاریخ درازاش همواره غمگین و عزا دار مانده است ، علیرغم گذشت زمان و غلبه همیشگی اندیشه های آزادی خواهانه و استقلال طلبانه برسرنوشت اش مسئولیت های که میتوانند به مثابه یک ملت یکپارچه به انجام رسانند فراموش نکرده است . اما با کمال تأسف ، این همه شور و این همه ایمان و آن همه امید و خوشبینی که مردم ستمدیده ما داشته است با برپا ساختن این گونه « دادگاه های فرمایشی » که بنام دین و از سوی مراکز

تأمین کننده عدالت اجتماعی صدور می یابند ، نسل جوان امروزی ما را نسبت به ارزشهای متعالی دین بد بین ساخته و گروه ، گروه ، در دامن باند های مافیائی و تروریستی بین المللی که مخالفان نامدار ارزش های دینی و اسلامی اند فرو میریزند . ! چنانچه تبعات و آثار همین حکم سنگین و نا عادلانه محکمه ولایت بلخ که بدون تردید ، با توجه به نوع توطئه های پیچیده امروزی شرکت های مافیائی استعماری میتوان این توطئه را نیز از جنس تولیدات و فرآورده های فریبنده دشمنان دین مقدس اسلام به حساب آورد ، چنان سنگین و سهمگین اند که چندین نسلی از مؤمنان و خدا پرستان مسلمان کشور های اسلامی را به عزای می نشانند !! و گذشته از این اخلاقاً هم بقدری نشان دهنده سقوط و حتی نه شناختن اصول بدیهی حقوقی و انسانی است که شیوه ترتیب آن تنها از « شاه هکار های افتخار امیز ! » دشمنان دین و میهن مان شمرده می شود . به هر حال هرچه باشد پیدا ست که در اینجا عامل تعیین این زمان و این برهه ای از تاریخ نیز باید در نظر گرفت . که چگونه و برای چه هدفی این توطئه پیچیده را اکنون بروی صحنه آوردند !! ؟ اکنون راستی چرا چنین است ؟ پاسخ دقیق این پرسش و معماهای بیشماری که در ذهن نسل جوان و پرخاشگر معاصر خطور میکنند تنها با مطالعه دقیق و عالمانه شیوه ها و تاکتیک های عملیاتی سردمداران نظام های شرک آلود سرمایه داری حاکم بر حوزه بزرگ تمدنی ما ممکن است . البته عیار ساختن استراتژی مبارزه آزادی بخش و استقلال طلب از سوی مبارزین راستین و خدا پرست با معیار های کهن و ظوابط کلاسیک مبارزاتی و تغییر استراتژی عمومی در اردوگاه مخالفین هم آهنگ با مقتضای عصر ، تناقضات بنیادی به حساب می آید که دامنگیر اکثریت نهضت های استقلال طلب معاصر شده است ، از یکسو چنان و از دیگر سو چنین ! چنانچه بوضوح مشاهده میگردد که طبقات حاکمه و اشغال گران معاصر پس از شکست های متواتری که در قرون نوزده هم و بیستم از نزد حرکت های آزادی بخش ملی و اسلامی در شرق متحمل شدند لهذا به سرعت بینظیری متوجه بازسازی میتود ها و تاکتیکهای عملیاتی خویش گشتند ، و با آموختن و راه انداختن میتود های به ظاهر علمی و فلسفی سیر حوادث را به سود منافع استثمار گرانه و استیلا گرانه خویش تغییر دادند ! در حالیکه نخبه گان و رهبران حرکت های آزادی بخش ملی و مذهبی در اشتیاق پیروزی های بدست آمده بر کار برد و حقانیت میتود های کهن مبارزاتی خویش نه تنها تأکید نمودند ، بلکه اندکترین انحراف از آن را در زمره گناهان

« کبیره » به حساب آوردند ! در گرما گرم همین محاسبه بوده که استعمار گران و استیلاگران به مسخ مفاهیم ، دروغسازي ها ، شایعه پراگنی ها ، تهمت زنی ها و بکار انداختن ماشین جعل و تحریف رو آوردند . در گام نخست و در راستای همین پروژه مسخ ارزشها و اندیشه ها ، علی العجالة تمامی ابزار ی مانند ، مطبوعات و وسائل اطلاعات همه گانی مانند رادیو ، تلویزیون ، روزنامه ها همچنان احزاب ، تشکل ها و نهاد های مدنی که در به ثمر رساندن استقلال و آزادی ملتها نقش مهمی را میتوانند بازی کنند و ده ها وسائل و ابزار مبارزاتی و سیاسی را در دست

خویش می گیرند ،! که ملت‌های جهان سوم و استعمار زده در راه آزادی خواهی و استقلال ملتها بکار می گرفتند خود و یا هم به کمک نخبه گان و روشنفکران و شبه روشنفکران « بومی و داخلی » که یا خود توسط (استعمار) بصورت مصنوعی بوجود آورده شده اند و یا هم در مسیر راه دشوار مبارزات ملی و مذهبی با نشان دادن «چراغ سبز مشارکت در قدرت مصنوعی» به مثابه بلند گوه‌های «صادق و راستین جوامع جنگ زده جهان » ، انحرافات و حتی جنایات اشغالگران و استعمار گران خارجی عمل میکنند ! ، و این است که هم اکنون در کشور عزیز ما افغانستان شاهد صد ها حزب ، نهاد و سازمان های سیاسی و اجتماعی هستیم که اکثریت آن ها به مثابه جاده صاف کن عملیات نظامی و سیاسی « قدرت فخریه ء ائتلاف جهانی مبارزه با تروریسم!!» ایفای وظیفه مینمایند .! هیچگونه جای تعجب نیست که قریب به اکثریت فعالان سیاسی و اجتماعی که در اکثر گروه ها و احزاب جدید التأسیس اعم از «چپ و راست» اظهار وجود کرده اند و یا هم به هرنحوی در افغانستان عزیز حضور دارند ، با رشته های باهم گره خورده اند که ریشه های آن از مراکزومراجع واحدی و دربیرون از مرزهای میهن ما آبیاری می گردند .! برای یا فتن درک درست و دقیق تحقیقاتی راجع به این ریشه ها لازم است که راه حل های اساسی پیشنهادی برای رفع وحل بحران تراژیدیک جامعه ما که از سوی آنها به مثابه یک گفتنمان اساسی و در قلمروی یک دیالوگ ملی و اجتماعی عرضه میگردد بصورت مختصر نظراندازی کنیم .اگر چه بعد از چند چالش فکری و تجربه های عملی اکثر احزاب و سازمان های که پس از تشکیل اداره ء مؤقت افغانستان و همزمان با سائر تولیدات و فراورده های جوامع صنعتی غرب رونق یافته اند ، بصورت واضیح مشاهده میگردد که اکثر رجالی که در چنین به اصطلاح سازمان های سیاسی گرد هم آمده اند از توانمندی دفع زنبور های مشکلات جامعه ما نه تنها بی بهره اند که تاهنوز هم در بستر غریزه ای از ثروت اندوزی و شهرت طلبی دستی را بسوی بینوایان و ستمدیده گان دراز نکرده اند و هرگز نخواهند کرد ! هرچند آن ستمدیده و بینوا در زیر مشکلات و سختی های روزگار آهنگ جنون کند ! شگفت انگیز است ، این همه سازمان و دفتر و دستکی که خود را میراث دار کهن ترین نهضت های آزادی بخش ملی و مذهبی در جامعه ما می شمارند و از آن همه مفاخر و داشته های مردم ستمدیده ما تنها القاب و عناوین درشت و دهن چرب کنی از قبیل « آزادی ، دموکراسی ، عدالت ، جامعه مدنی » را به میراث گرفته اند . این بدان معنی است که در این برهه ای از تاریخ که تمامی کشور های بزرگ صنعتی و کشور های همجوار افغانستان در صف واحد با « ائتلاف جهانی ضد تروریسم» و در تماس مستقیم با تمدن غرب قرار گرفته اند می بایست در پهلوی مبارزه همه جانبه با تروریسم جهانی از لحاظ وضعیت ظاهری نیز متریقی و متجدد می بودند و کشور های بزرگ غربی که در ائتلاف جهانی ضد تروریسم گرد هم آمده اند ، رسالت باز سازی و متجدد کردن کشور ما افغانستان را بر عهده گرفته بودند ،اما آنچه که نگران کننده و تعجب آور است ، علی الرغم سرازیر شدن میلیارد ها دالر پول نقد و امکانات مالی و تسلیحاتی به افغانستان نه تنها در زندگی روزمره توده های سلحشور افغانستان هیچگونه تغییری بوجود نیامده است بلکه مردم افغانستان وقتی به چشم های خویش مینگردند و با قلب های شان حس میکنند که کشور عزیز ما افغانستان عملاً در چنگال یک نظام مافیائی افتیده است که نه تنها با منافع عمومی مردم کوچکترین توجهی ندارد بلکه تمامی ابزار مبارزه با استبداد ، نا برابری و ستم قومی مانند احزاب ، وسائل ارتباط جمعی از قبیل رادیو ، تلویزیون ، مجلات و روزنامه و نهاد ها و سازمان های عام المنفعه ملی را نیز که روزگاری در راه آزادی ملتها از چنگ استبداد و استعمار بکار گرفته می شدند مسخ و بصورت مصنوعی روی صحنه آورده اند ! در برابر این همه فراورده ها و پیشرفت های مصنوعی حساسیت پیدا کرده اند ، زیرا هر نسلی که جز به « خود

آگاهی انسانی « خودش به چیز دیگری بیاندهد ، هر قدر آن چیز از لحاظ ظاهری مقدس هم بوده باشد مغلوب یک نوع استعمار فرهنگی شده است . که بدون هرگونه تردید مسخ ارزش ها و استفاده ابزاری از شیوه های مبارزه با استبداد تاریخی اعم از فرهنگی و اقتصادی مهم ترین رسالت نظام های سرمایه داری و مافیائی حاکم بر سرنوشت ملت های شرقی منجمله افغانستان محسوب میگردد ، لذا در ساده ترین تعریفی که از نظام حاکم ما فیائی وجود دارد عبارت است از « منظومه شرکت های تجاری و صاحبان گفتمان مشترک منافع اقتصادی و معطوف به دموکراسی وارداتی و به « عقل آمده » سیاسی که در عمل هیچگونه شباهتی با دموکراسی واقعی و مردم سالار ندارند » ویژه گی های عام این مافیای ضد دموکراتیک دشمنی با اندیشه های دموکراتیک و مذهبی است که در تمامی تاریخ بشر بر حرمت نهادن به مخالفین سیاسی خود مفتخر بوده است . در رابطه به حکم محکمه آقای سید پرویز کامبخش نیز وجود یک جریان بنیادگرای که ریشه در « سیکولاریزم مذهبی » دارد غیر قابل انکار است ، این جریان اگر چه از مفاهیم و متون دینی در صورت این حکم بهره گرفته است اما در ریشه بر استنباطات و برداشت های متحجرانه از مفاهیم متعالی دین مقدس اسلام استوار بوده است که هیچگونه سنخیتی با اندیشه های ناب قرآنی و اسلامی ندارند . چنانچه در بالا نیز مختصراً اشاره بعمل آمد هر دو جریان اعم از جریان « بنیاد گرائی متحجر مذهبی » که حواریون آن بر مسند محکمه ابتدائی ولایت بلخ تکیه زده اند و آقای سید پرویز کامبخش را به اتهام نشر و پخش برخی مفاهیم ضد قرآنی در رابطه به حقوق زن محکوم به اعدام نموده اند ، و اتفاقاً چند روزی است که در و دیوار های کشور و فضای مسموم انترنیتی حال و هوائی دفاع افراطی از آقای سید پرویز کامبخش و محکومیت حکم دادگاه بلخ را گرفته است و در این گونه بد دفاع کردن چنان پیش رفته اند که نه تنها با کشیدن تصویر دلخواه کمپیوتری از این جوان معصوم اکتفا نکردند ، بلکه به بهانه دفاع از « حقوق بشر » و « آزادی بیان » با سرازیر ساختن ترجمه های مجعول و مجهولی از آیه های قرآن پاک که از سوی تحلیلگران و اسلام شناسان بی خدا و دشمنان تابلودارنه تنها دین مقدس اسلام بلکه اصولاً با هر داعیه دینی و توحیدی به سطح جهانی و بشری اعم از مسیحیت ، یهودیت ، و سایر ادیان الهی مخالفت میکنند ، مقالاتی را زیر همین عنوان منتشر می سازند !

به باور من نخستین و مؤثر ترین بهانه ای که مؤجبات بزرگترین اهانت ها و سبکسری های دشمنان خدا را فراهم آورد همین حکم داد گاهی بود که در حق آقای پرویز کامبخش جوان ۲۳ ساله پوهنتون (دانشگاه) بلخ بصورت غیر عادلانه صدور یافت ، اکنون سوال اینجاست که اخیر چرا دشمنان خدا و پیامبر که در حقیقت دشمنان صلح و انسانیت اند ، در اینگونه شرائط تاریخی کشور ما افغانستان دست به چنین تبلیغات ناسزای علیه خدا و داعیه دینی و اصلاح طلبی زده اند ؟ و آیا راستی هم دلشان به حق جوانی چون سید پرویز کامبخش به اندازه ای میسوزد که عکس وی را به کمک تکنولوژی معاصر مونتاژ کنند و این جوان ناخبر از توطئه های معاندان و حسودان روزگار معاصر را در دام خویش با نازند ؟ تنها پاسخی که میتوان در روشنی اوضاع داغ کشور ما افغانستان و مطالعه دقیق پرونده متشکله در محکمه ابتدائی ولایت بلخ و دیگر تحولات در حوزه اندیشه های اسلامی به سطح جهان و منطقه یافت این است که اسلام به عنوان قوی ترین عامل تحول فکری در میان مردم بویژه نسل جوان و روشنفکر معاصر بشمار می آید و نه تنها در چند سال اخیر بویژه پس از فروپاشی بلوک کمونیسم که در برابر نظام سرمایه داری جهانی به مثابه سد شکست ناپذیر جلوه میکرد و حوادث یازدهم سپتمبر ۲۰۰۱ میلادی که به اسلام روح جدیدی بخشید و با سرعت خارق العاده ، موج گسترده ای از نهضت مترقی اسلامی را در جامعه جهانی برانگیخته است ، بلکه در این راه دارای

یک " مکتب فکری " مشخص و « آرمانهای اجتماعی » معینی است که هم مو فقیت های معنوی و استقبال شدید افکار عمومی و بویژه بازگشت شور انگیز و غیر قابل پیشبینی نسل تحصیل کرده و روح ترقی خواه حاکم بر این نسل پرخاشگر را به احساس اندیشه های مترقی مذهبی توجیه میکند ، این همه صف آرائی های توطئه گرانه و سم پاشی های زهر آگین و تهمت های آلوده و ننگینی را بر انگیزته است . این توطئه ها و تهمت ها زاده عوامل پیدا و پنهانی است که بیش و کم بر مردم و نسل معاصر ما روشن است و توده های عامی از مردم نیز اگر از تحلیل اجتماعی دقیق مسائل عاجز باشند و ریشه های اصلی این داد و قال ها را نتوانند یکایک نشان دهند ، لا اقل این را یقین دارند که این نوع هیاهو و اینگونه آشوب سازی های نا گهانی هرگز به خاطر نجات انسان ها ی بی گناهی همچون پرویز کام بخش نبوده است ، بلکه اکثریتی از آنان تنها در اندیشه گرم کردن مجالس انحرافی خویش اند! و این گونه معماً بی شک در ذهن عامی ترین افراد و شهروندان جامعه افغانی نیز مطرح شده است و اگر همه نتوانند آواز ها و صدا ها را تشخیص بدهند ، اقلأ حلقوم ها را می شناسند و می بینند که به هر حال هر چه هست دفاع طبیعی از حقوق انسانی نیست!! . لهدا میتوان چنین قضاوت کرد که توطئه ننگین حکم اعدام آقای پرویز کامبخش محصل پوهنتون(دانشگاه) بلخ آگاهانه و یا هم نا آگاهانه جزئی از سناریوی محسوب میشود که توسط شرکت های مافیائی حاکم بر سرنوشت جامعه افغانستان براه افنیده است اما جان کلام اینجاست که شرکت های مافیائی سرمایه داری حاکم بر افغانستان در براه انداختن و نوشتن این سناریوی مضحک و غیر قابل عمل که تنها برای آزمائش حساسیت افکار عمومی مردم فقیر افغانستان براه افنیده است ، از عوامل گوناگونی «مذهبی و سیکولار افراطی» و حتی در بسیاری موارد بی خبرو نا آگاه از تبعات این قضیه بر اوضاع عمومی افغانستان استفاده شده است . البته مذهبی های متحجر و فتوی فروشان سفارشی را با صدور یک حکم بی ارزش تاریخی تشویق و ترغیب کردند ، و از سوی دیگر از گروه ها و محافل افراطی لائیک که هرگز جز شعار های بلند بالای «مخالفت برای مخالفت» و از مرحله «نقد برای نقد» عدول نکرده اند خواستند تا به شکل افراطی و بینظیری وارد صحنه شوند و بجای مسأله نجات و حمایت از آقای کامبخش محصل بی گناه دانشگاه بلخ ریشه های اعتقادی مردم بینوای افغانستان را نشانه گیرند و با کمال بی اطلاعی از مفاهیم قرآن پاک و متون حقوقی دین مقدس اسلام تنها به استناد به آثار « اسلام شناسان!» و «قرآن شناسان!» ملحد و بی خدایی که از مراکز شهیر و معتبر استخباراتی و امنیتی القاب « اسلام شناسی» و « قرآن شناسی» را بدست آورده اند بر عقائد و اندیشه های میلیارد ها انسان باشند این کره زمین بتازند . لهدا هیچگونه جانی تعجب نیست که « بنیاد گرایان مذهبی معاصر» یعنی همان های که هدف زندگی انسان را در هستی و کائنات بدون دخالت « اراده آگاهانه و عاقلانه انسان» این جانشین برحق پروردگار در زمین از زاویه تجرو جمود فکری می نگرند بدون تردید در بسیاری جنبه ها و روش های تبلیغاتی با اشاعه کننده گان «الحاد و بی خدایی» در جهان یعنی آنانیکه انسان « این خلیفه خدا» در زمین را موجود بی مسولیت و کاملاً آزاد میدانند ، تشبیهات کلی دارند . پیدا ست که رشد این مشترکات در بستر تاریخی جامعه و جهان کاملاً مشهود و میرهن است ، ازیکسو تجربیات و اندوخته های کشور های بزرگ صنعتی جهان در دوره انتقال بسوی « مدرنیسم» که در فرایندهای جهانی شدن دست برتر دارند، و سیاستمداران مسؤل و سکناداران و استراتژیست های نظام سرمایه داری کنونی بجای حمایت از هواداران سراپا قرص کلاسیک و عنعنوی دوران گذشته ، بر ماهیت کار و هدف در یک پروژه سیاسی و اقتصادی قائل اند و در راه تحقق این استراتژی عمومی خویش از یاری رساندن همه جانبه سیاسی و اقتصادی به مخالفین تابلودار قبلی خویش یعنی

آنانی که در دوران «جهان دوقطبی گذشته» از حمایت همه جانبه اتحاد جماهیر شوروی سابق، چین و دیگر شرکای اقتصادی آن‌ها برخوردار بودند و لقب سرسخت‌ترین مخالفین نظام بورژوازی را داشتند، دریغ‌نا می‌کنند. ! همچنان بال دیگری از این مافیائی حریص استثمار گرجاکم را «نخبه گان و اشراف سنتی از روحانیت متحجر مذهبی» تشکیل می‌دهند که در بسط فرآیند «سکولاریزم تاریخی افراطی»^{*} و روند روبه پیشرفت «دین و معنویت زدائی» در جامعه فقیر، مگرسخت معنوی و مذهبی ما با صدور چنین احکامی که از سوی دادگاه ابتدائی ولایت بلخ با تلقی فاشیستی و مستبدانه از مذهب و سیاست صورت گرفته است، این بدان معنی است که نظام کنونی سرمایه داری معاصر و دیگر نهاد های مافیائی وابسته به آن با آموختن تجربه های تلخ و ناگوار فراوانی که از مقاومت نهضت های آزادی بخش ملت های شرقی فراگرفته اند خود را به کمی تلاش در راه مسخ اندیشه های که هسته اکثریتی از حرکت های اجتماعی، سیاسی در نیم قاره را تشکیل میدادند و حمایت های مادی و اقتصادی از تشکیلات و رهبری این حرکت ها، در قطار ولی نعمتان گروه های «چپ و راست» یعنی مذهبی و مارکسیست قرار داده است ! این بخاطری است که به دلیل کاپی کردن مسخره آمیز و عرضه «کیلویی دموکراسی در منطقه» و بالاخص افغانستان، نیروها و گروه های مذهبی نه قداست و پاکی یک جریان مذهبی اسلامی دارد که در شرائط دیگر تاریخی و اجتماعی از متن و بطن توده های مردم برخاستند و جامعه فقیر افغانستان را در برابر هرگونه استبداد و استعمارسیج نمودند تا سرانجام اشغالگران مجبور به ترک سرزمین ما افغانستان گردیدند ! همچنان نیروهای چپ و به ظاهر مارکسیست افغانی نیز که از لحاظ جهت گیری های طبقاتی باید در کنار «زحمت کشان» و طبقات فقیر و کم درآمد اقتصادی در جامعه قرار میگرفتند و روزگاری نیز در حمایت افراطی و کم نظیری از بزرگترین رقیب «ایالات متحده امریکا» یعنی «اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی» و دیگر شرکای آن، شعار های تند و بلند بالای سر میدادند و به یک ژست روشنفکری ویژه ای به مثابه مدافعین راستین یک «جامعه بی طبقات و اشتراکی» آن وقت حضور داشتند؛ هیچکسی حتی نزدیک ترین یاران این گروه های به اصطلاح انقلابی و مترقی چپ تصور نه میکردند که روزگاری این «یاران بی وفای» آنها از آخور «امپریالیزم خونخوار جهانی!» سر خوا هند در آورد ! مگر چنانچه همین اکنون به وضاحت دیده میشود نزدیک به اکثریت نیروهای اعم از حلقه های مذهبی و مارکسیست های سابق و دموکرات های یک شبه و نوین که بصورت شگفت آوری احساس و ادراک دوگانه و پارادوکسیال نسبت به حاکمیت قانون و رفتاری مبتنی بر تحقیر مخالفین و دیگر اندیشان و تیوریزه ساختن و مذهبی جلوه دادن این رفتار ها از جمله مسائل آسیب شناسانه و نیاز مند تأمل و تحلیل در جامعه ما است. که در فرهنگ سیاسی کنونی، از یک سو، شاهد قانون گریزی، و بی اعتبار ساختن و به تحقیر کشاندن قانون هستیم (امری که باید ریشه و عوامل معرفتی و روانشناختی آن در بستر تاریخ کشور و روابط دولت – ملت و ایجاد تقابل میان شرع و عرف و در پرتو تاکتیک های عملیاتی معاصر حکمان اصلی این سرزمین جستجو کرد) از سوی دیگر نشانه ها و علائمی را در گفتار های برخی از نخبه گان مشاهده میکنیم که منحنی نظام مستعجل مافیائی حاکم در کشور ما افغانستان علی الرغم گذشت تقریباً شش سال که با هدر دادن بهترین فرصت و زمینه ها برای پیشرفت اجتماعی و اقتصادی بازی با واژه های چون دموکراسی، جامعه مدنی و حاکمیت قانون نیز رو به نزول گذشته است. لهذا صرف نظراز انگیزه های روان شناختی و رقابت های درسی در دانشگاه ها (پوهنتون ها) و مدارس که در جوامع عقب مانده پس از جنگ منجر به این چنین تعارضهای متحجرانه و صدور احکام غیر قابل عمل میگردد که در دید گاه آنان ورود شریعت و دین به

عرصه « نقد سالم و سازنده » به این اندیشه دامن زده است که گویا قانون که امر عرفی است و تنها برای سرکوب دیگر اندیشان باید بکار رود ، به دین و امر قدسی که از نظر صاحبان این اندیشه ، تنها باید در حوزه زندگی خصوصی شهروندان یک جامعه مورد مطالعه قرار گیرد ، بناً از اعتقاد قلبی در کنار التزام عملی به دین سخن میگویند و هرگونه نقد دینی را حرام می شمارند !! در اینگونه شرائط سیاسی و اجتماعی یک جامعه به ظاهر مدنی و دموکراتیک است که اگر عمال نظام مافیائی حاکم اراده کنند ، میتوانند به صدها حيله و دسیسه ، سلیقه های برخاسته از طینت آلوده حاکمان بویژه رژیم های مافیائی را برای سرکوب نسل جوان و جستجوگر معاصر بکار گیرند ؛ لهدا کاملاً طبیعی است وقتی سران مافیائی نظام حاکم کنونی از دوباره جان گرفتن اسلام در افغانستان و منطقه می هراسند ، آنرا آماج حمله های کینه توزانه ساخته اند و به کمک اسلام شناسان بی خدا همچون « مسعود انصاری ، شجاع الدین شفا ، و حواریون کوچک و بزرگ شان در منطقه و جهان » که شب و روز " خداوند (ج) " ، مذهب و معنویت را در زیر باران تهمت ها و دشنام های زشت و نا جوانمردانه خویش میگیرند و هیاهو بر پا میکنند و شایعه ها می پراکنند . از یکسو متحجرین مذهبی و نشسته بر مسند قضا را بر می انگیزند تا در برابر هر آنچه که به نظر آنها نوعی بدعت در دین و شرک با پروردگار تثبیت گردد آنرا به قدرت فتوای مذهبی و حکم محکمه نابود کنند ، از سوی دیگر علی الرغم درک عینی این حقیقت روشن و شفاف که در یک جامعه جنگزده ای مانند افغانستان ، برای اجراء و اعمال حاکمیت قانون ابزار و لوازم ویژه ای بکار است که با نبود و فقدان اینگونه ابزار حاکمیت قانون صدور چنین احکام نوشته ای بر روی یخ بیش محسوب نخواهد شد ؛ چنانچه در گذشته ای نه چندان دور نظام قضائی افغانستان با صدور احکام اعدام برای آقای عبدالرحمن ، آقای علی محقق نسب که از سوی بدنه نظام عدلی و قضای افغانستان و محاکم ابتدائی امنیت ملی مورد آزار نیش بزرگی قرار گرفت . البته این گونه رفتار ها در حوزه عدلی و قضائی افغانستان از وجود دو واقعیت تلخ در جامعه نشئت می کند ، یکی تبیی است که با تعصب بی پایان ، سنت های کهنه ء موجود بنام مذهب و اخلاق را با اینکه میدانند که نه میتوانند باز هم در ماندن نگهداشتن و تحمیل کردن آن بر نسل جوان معاصر اصرار می ورزند ، در برابر این تبیب سنت گرای متعصب ، تبیب دیگری قرار دارد که به نام و عنوان روشنفکری ، تجدد مآبی ، یا آزادی خواهی ، هرگونه سنت های تاریخی بویژه مذهبی را بزرگترین مانع در راه پیشرفت و ترقی جامعه می دانند ؛ این گونه برداشت آنگاهی در متن و بطن یک جامعه رشد و نمو میکند که اکثریت احادی از یک جامعه عقب مانده ، روشنفکرانی را که جهان بینی و نگاه فلسفی شان از فورمول بندی های تاریخی تکامل اجتماعی توحیدی و مذهبی منشأ گرفته باشد ؛ ! اما واقعیت این است که وجود این هر دو تبیب و دو قالب در یک جامعه ، دو رخ یک سکه اند . یاهو

یار زنده صحبت باقی

۲۰۰۸ / ۰۳ / ۱۰

* اشاره به وضعیت ناگوار حاکمیت مذهب مسیحیت و کلیسای آن است که در اوج

قرون وسطی سرنوشت ملت ها را در دست داشت و با تأسف و دریغ که نقادان معاصر

دین اسلام آن وضع زشت حاکمیت کلیسا را به نسبت نا آگاهی از اسلام به پیروان دین

مقدس اسلام نسبت میدهند .